

دین و عقل و علم :

تطابق یا توافق

محمد افنان

از تعالیم بنیادی امر بدیع بهائی مطابقت دین با علم و عقل است. در مقدمه این مطلب اساسی که روح عصر ماست توجه به یکی دو نکته جا دارد. نخست اینکه دین باید مطابق عقل و علم باشد و تأکیدی در انطباق علم و عقل با دین نیست، گرچه در این مرحله مقصود دین استنباطی و قراردادی علمای دینی است. دیگر اینکه عقل و علم و دین هر سه ما به الامتیاز انسان و لازمه بقا و ترقی و کمال جامعه انسانی است. بگذارید نخست تعریف دقیق و صحیحی از این سه میزان که مایه و پایه تمدن انسانی و معیار بنیادی جامعه است مطرح شود.

در باره موازین ادراک حقیقت حضرت عبدالبهاء بیاناتی فرموده‌اند که اگرچه بی سابقه نیست، ولی کیفیت بحث و معرفی آنها بدیع است. نخستین میزان را حس معرفتی فرموده، که مقصود محسوساتی است که با گوش و چشم و حس چشائی و لامسه و شامه، یا بویائی معلوم می‌شود و قوه فکر و خیال انسان را به مفاهیم معین هدایت می‌نماید. دومین را عقل معرفتی فرموده که بنای درک و نتیجه‌گیری آن بر مبنای حس‌ها و یا نتیجه‌گیری‌هایی است که از حس‌های نام‌برده حاصل می‌شود. غیر از این دو، که هر دو بر ادراک و استنتاج فردی تکیه دارد و نظر به اینکه حس و محسوسات بین افراد بشر اشتراکی دارد، نتایج مشابهی را در ذهن افراد انسانی به جای می‌گذارد، اما باید توجه داشت که این نتایج در زمینه‌های فرهنگی و جوامع مختلف اختلافات و تنوعی دارند.

سومین میزان که از این کیفیت انفرادی خارج می‌شود، اتکاء به نظرات و تعلیمات سابقه‌داری است که در جوامع مختلف، مخصوصاً جوامع دینی، به اتکاء نقل

متون اعتقادی و تفاسیر و تعالیم پیشوایان معمول و مقبول است و بر اساس نقل از دیگران است و عموماً منقولات دینی است.

شاید ضرورت نباشد که گفته شود که هیچ یک از این سه میزان حسّ و عقل و نقل نمی‌تواند از خطا و نارسائی بری باشد، زیرا حسّ و عقل محدود به فهم و درک محدود افراد است و نقل نیز داستان درک و فهم کسانی است که نظر خود و یا دیگران را منشأ حقیقت و مبدأ سنجش مطالب و حقائق معرفی می‌نمایند.

ظاهر مطلب در مقوله نقل این است که کتب آسمانی را نیز از این گونه آثار می‌شماریم، ولی نکته‌ای را باید در این مقام روشن کرد که مقصود حضرت عبدالبهاء از نقل نه وحی و الهام است، زیرا تفکیکاً از مقوله مستقلی تحت عنوان «فیض روح القدس» ذکر فرموده و آن را ماورای ذهن و فکر بشری معرفی فرموده است، و از آنجا که ما افراد بشر حائز چنین موهبتی نیستیم بیان کیفیت آن نیز به زبان متداول علوم انسانی نیز ممکن و میسر نیست و تنها شناسائی ما از آن محدود به دریافت و شناخت آثار آن است که در روح و جان انسانی تأثیر و نفوذ می‌نماید.

انسان در عالم وجود تنها موجودی است که به زیور عقل آراسته است. در تعریف عقل می‌توان گفت که گوهری است غیر مقید به زمان و مکان و بنا بر این می‌تواند مستقل از عوامل ثانوی مربوط به این دو عامل عمل نماید. البته این نکته لازم به توضیح نیست که عقل از خصوصیات روح انسانی است که از ارواح و مختصات سایر موجودات زنده متمایز و ممتاز است. عقل به اعتباری قابلیت است انحصاری نوع انسان که قابلیت ترقّی و تربیت دارد و می‌تواند در حیات بشر نقش اساسی ایفا نماید و اصولاً منشأ ترقّیات و تکامل نوع انسان است.

تا اینجا آنچه گفته شد مختصات روح انسانی است و نخستین نتیجه آن است که انسان به کمک حسّ و تجربه و عقل برای خود دنیائی می‌سازد که دارای بُعد زمانی است و بدینوسیله از سایر موجودات حیوانی ممتاز است. اما در این مرحله بشر همچنان با سایر حیوانات از لحاظ احساسات غریزی، مخصوصاً جلب منفعت و دفع شرّ، آن هم اساساً از نظر مادی و جسمانی، مشترک است، و با آنکه به

جاودانه بودن آثار زندگی متذکر است، مع ذلک نفع آنی را بر مضرت باقی برمی‌گزیند و از عواقب اعمال باکی ندارد.

از مظاهر عقل ظهور علم است که به کمک تجربه و استفاده از حس‌های پنج‌گانه آن را می‌سازد و از آن برای ترقی فهم و استفاده از قابلیت‌های موجود در طبیعت دست به کار می‌شود و از تجربیات گذشته و گذشتگان استفاده می‌نماید و بر آن اساس جامعه انسانی را شکل می‌دهد، و این کیفیت خاص نوع بشر است و سایر حیوانات در آن سهمی ندارند. خصوصیت دیگری که قادر به نگهداری حافظه بعضی از تجربیات زندگانی است و در عکس‌العمل‌های مکرر زندگی مادی به حیوانات کمک می‌نماید و معمولاً آن را به عنوان غریزه می‌شناسند در انسان و اکثر حیوانات مشترک است ولی به هیچ وجه دارای کیفیت تعقل، که حفظ و تنظیم عکس‌العمل‌های مختلف و استفاده از تجربیات در موارد متفاوت و مختلف است، نمی‌باشد و همواره در برابر عمل‌های معین عکس‌العمل‌های مشخص عرضه می‌نماید. اما متأسفانه همه اینها عموماً در مسیر جلب منفعت و رفع ضرر، آن هم به منظور تأمین فرصت‌های آنی است. البته علم به طور مطلق یعنی کشف خصوصیات اشیاء و روابط طبیعی آنها که نظم عالم وجود بر آن متکی است، و خود مجموعه اصول و قوانینی است که که همواره ثابت است، و اگر منظر ما در گذشت زمان از مفاهیم علمی تغییر کرده است نه به علت آن است که قوانین وجود عوض شده، بلکه حقیقت آن است که ما با تحقیق و تجربه و آزمایش جزئیات قوانین را بهتر دریافته و در نتیجه به کیفیت دقیق‌تری از آن آگاه شده‌ایم که به نظر رد اصول علوم گذشته و کشف حقیقتی جدید شده است. علم در این مرحله به تنهایی نه مفید است و نه مضر. فائده و ضرر آن بالنسبه به استفاده انسان از آن است. علم پدیده‌ای است که به مدد عقل و حس از طبیعت و آنچه در اطراف بشر است و به اتکاء تطبیق و مقایسه نتایجی به دست می‌آورد که توجیه پدیده‌های وجود و تجدید تظاهرات طبیعی و حتی تغییر آنها را به صورت دل‌خواه و حتی خلاف طبیعت موجودات میسر می‌سازد. ناگفته پیداست که علم از دو جهت بسیار جالب است. نخست آنکه کیفیت‌های طبیعی را برای ما تفسیر می‌کند و روابط آنها را آشکار می‌سازد، و دیگر آنکه ما را به تسلط بر طبیعت و استفاده از

آن به نحوی که مطلوب ماست موفق می‌دارد. به همین سبب علم اگر در تحت ضوابط روحانی قرار گیرد بهترین دست‌آورد انسانی است، و اگر از هدایت الهی محروم ماند آلتی در دست هواها و آرزوهای حیوانی نوع بشر خواهد بود که به تجربه تاریخ بشر را از حیوانات ضارّیه نیز پست‌تر خواهد ساخت.

اما دین، که همواره اهمّیتش مورد تضادّ فکری آدمی بوده، در طول تاریخ جمعی آن را واسطه خیر و کمال دانسته و گروهی آن را وبال شمرده‌اند، پدیده‌ای است که شناسائی آن مشکل‌تر و اهمّیت آشنائی با حقیقتش از همه بیشتر است، زیرا نقش اصلی آن تأثیری است که گاه به صورت مثبت و زمانی به صورت منفی در جامعه انسانی داشته و دارد.

نخست باید دو جنبه مستقل ولی وابسته دین را شناسائی کرد. دین به نفع، تا آنجا که اصلتش محفوظ مانده باشد، چون جنبه الهی و مافوق بشری دارد مبتنی بر خیر و داعی به وحدت نوع انسان و ناظر بر تربیت و تکمیل جامعه و افراد انسانی است که هر دو همواره در حال تحوّل و ترقّی است و به همین جهت بنا بر تعالیم همه ادیان واحد و لم‌یتغیّر است، و این کیفیت در همه ادیان، که اولین آنها نامعلوم و آخرین نیز برای آن نمی‌شناسیم، یکی است. اما متأسفانه همه ادیان در طول تاریخ به علّت کوتاه‌نظری و امتیازجویی مؤمنان آن دین روح وحدت و محبّت اولیه را از دست داده، به نوعی تفرقه و سوء تعبیر دچار شده، و فرقه‌ها و گروه‌ها هر یک به اتکای فهم و استنباط خود اصل وحدت را فدای تصوّرات نابجای خود نموده‌اند و این همان نکته است که بخشی از ضرورت تجدید ظهورات الهی را ایجاب می‌نماید. در این مقام وحی و الهام الهی راهنمای بشر است. جنبه دیگر دین مسئله ایجاد جامعه‌ای است که نمونه و نشانه این تعالیم اصولی، که مبنی بر ایمان و اخلاق و تربیت و اتحاد وحدت است، گردد و در حقیقت قافله تمدن روحانی انسان را راهنما شود. در این مقام به علّت آنکه همواره نفوسی که بیشتر کوشیده و بیشتر دانسته‌اند بعضاً به علّت احساسات خودبینی و امتیازجویی، که از صفات بشری است و اگر تحت تربیت حقیقی دین قرار نگیرد به سرکشی و زیاده‌طلبی منجر خواهد شد، به تفرّد و انحصارطلبی در جامعه متمایز شده و دیگران را تحت سلطه خود گرفته، آنان را مطیع خود خواسته، و بدین وسیله به

تشعب و تفرق کمک کرده‌اند، وسیله وصول به این هدف که مغایر اصول دین است استفاده از قوانین و احکام دینی و سوء تعبیر از آنهاست. تأسف اینجاست که این نفوس از اصول و مبانی دین و احکام و اساس آن که برای خیر و صلاح است با تفسیر و توجیه فردی سوء استفاده نموده و می‌نمایند، و اینجاست که مطلب اساسی «دین باید مطابق علم و عقل باشد» نقش مهم خود را آشکار می‌سازد.

در چنین موقعیتی، یعنی ضرورت مطابقت دین با علم و عقل تعریف انسان و عقل و دین و علم اهمیّت مخصوص پیدا می‌نماید. انسان بنا بر تعریف ادیان «صورت و مثال الهی»^۱ است، ولی آیا صورت و مثال الهی هرگز مورد بحث و بررسی انسان‌ها قرار گرفته؟ این عنوان بنا بر تعالیم بهائی ما را موظف می‌دارد که همه انسان‌ها و همه موجودات را در هر رتبه و مقامی که هستند به نظر جزئی از کلّ عالم وجود و متناسب شأن و رتبه آنها بدانیم و همه را با نظر محبت و الفت در مقام و رتبه‌اش معامله نمائیم.

برای درک صحیح این تعلیم نخست می‌بایست مفهوم دقیق و صحیح مطابقت را بشناسیم. مطابقت (مصدر باب مفاعله از فعل طَبَقَ) به معنی هم‌آهنگی است و نباید آن را با موافقت یکی دانست. معنی موافقت را از اصطلاح ضدّ آن، که مخالفت است، به راحتی درمی‌یابیم. اما مطابقت به معنی آن است که دو چیز مستقل از یکدیگر با هم هم‌آهنگ باشند و به همین جهت اصطلاح «طابق النعل بالنعل» که اساساً حکایت از هم‌آهنگی حرکت دست و پای چهارپایان دارد، به مفهوم تناسب دو شیء به کار رفته و می‌رود.

دین و علم از دو مقوله مختلف است. علم کشف حقائق و روابط موجودات است که در طبیعت و وجود ودیعه نهاده شده است. حضرت بهاءالله در مورد طبیعت بیاناتی فرموده که حاکی از استقلال عالم وجود و استقلال آن در سایه قوانین مستقل و مخصوص به آن است: "قل انّ الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث و المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها لآیات للمتفرّسين و هی الارادة و ظهورها فی رتبة الإمكان بنفس الامکان و أنّها لتقدير

من مقدّر علیم" و سپس آن را به عنوان «مشیت امکانیه» تسمیه می فرمایند، که ضمناً یادآور «مشیت اولیه» است:

- "و لو قيل إنّها لهی المشیة الامکانیة لیس لأحد ان یعرضَ علیه و قدرَ فیها قدره عجز عن ادراک کنهها العالمون انّ البصیر لا یری فیها الا تجلی اسما المکون قل هذا کون لا یدرکه الفساد و تحیرت الطبیعة من ظهوره و برهانه و اشراقه الّذی احاط العالمین" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 42/ آثار قلم اعلی، ج 2، ص 134)

از این آیات و شرح مبسوط در کتاب مفاوضات مبارک در باره «طبیعت در تحت قانون عمومی است» به وضوح مستفاد می شود که عالم موجودات و مکونات جلوه اراده الهی و محملی برای ظهور و بروز آثار «مشیت اولیه» است که در حقیقت قائم مقام حق مطلق جلّ جلاله است که مطلقاً از درک و وصول عالم وجود برتر و ارتباط با آن ازلاً ابداً میسر نیست. جنبه مادی آن در ظلّ مشیت امکانی و کیفیت روحانی و غیرمادی آن در ظلّ مشیت اولیه یعنی عالم امر است که به جبروت نیز نامیده شده است.

با این مقدمات که ذکر شد، علم مسئول و مأمور شناسائی روابط ضروریه بین اشیاء مادی و موجودات محسوس و معقول است و عقل آلتی است که این هدف را آسان می سازد و به کمک حسّهای ظاهری و باطنی معلومات مختلف را پیوند می دهد و کشف قوانین وجود را میسر می سازد. مع ذلک به علت عدم کمال و تمامیت عقل که نتیجه نقص و نارسائی افراد و حاصل تنوع درجات استعدادات روحی است، تأیید و هدایت روح القدس لازم و راهنما است و به همین علت تجلیات و تأییدات وحی و الهام الهی یا جلوه «مشیت اولیه» لازمه ترقی و تکامل انسان و جامعه انسانی است و بدون آن انسان با همه قابلیت های مودوعه الهی قادر به ترقی و کمال نیست و جمعیت انسانی بدون تربیت مظاهر الهی به سادگی ممکن است به درکات حیوانی سقوط نماید و حتی از آن به علت قدرت فکری پست تر شود و بنا بر همین مطلب است که برای عقل نیز درجات قائل شده، تأییدات وحی و هدایت الهی را به «عقل کلی» نام گذاری کرده اند.^۲

با توجه به این مطالب می‌توان دریافت که نه تنها علم و دین مخالف یکدیگر نیستند، بلکه مکمل و مساعد هم‌اند و برای انسان که در بین موجودات ممتاز و منحصر به فرد است^۳ وظیفه‌ای روحانی و الهی موجود است که به اتکاء به عقل و به استمداد از دین روابط موجود در عالم وجود را هدایت نماید و حق هر چیزی را بجای آورد. نمونه مابه‌الابتلای بشر در این دوره تمدن مسئله استفاده از منابع طبیعی است که اراده حق به صورت طبیعت در عالم وجود ایجاد فرموده و نه تنها استفاده از این منابع باید منصفانه و میسر برای همگان باشد (اعم از انسان‌ها و بقیه موجودات)، بلکه باید در مصرف آن نیز رعایت اعتدال و انصاف منظور گردد.

هدف علم کشف حقایق طبیعت و روابط آنها در عالم وجود و هدف دین ایجاد تعادل و تناسب در عالم وجود متناسب با قابلیت‌ها، استعدادات، و احتیاجات همه موجودات است.^۴

علم در حقیقت کشف مجموعه قوانین عالم وجود (عالم کون و فساد) و دین مبنای اصول و وظائف عالم انسانی و به عبارت دیگر مجموعه مبانی تعیین ارزش‌ها، آن هم منحصراً در عالم انسانی، است. ناگفته پیداست که موضوع علم سراسر عالم وجود، آن هم برای «موجود صاحب روح انسانی و عقل» و موضوع دین منحصراً تربیت و ترقی و تکامل موجود مذکور، یعنی انسان، است. و در همه حال آلت درک و فهم و اقدام و عمل روح و عقل انسانی است که هیچ موجود دیگری در این خصوصیت با انسان شریک نیست. برای آنکه مفهوم علم بهتر دانسته شود باید به بیان حضرت عبدالبهاء در «مفاوضات مبارک» توجه نمود که علم را به دو مرحله تفکیک فرموده‌اند: «علم تحقیقی» که نمونه ادنای آن علم و دانش انسان به وجود و حالات خویشتن است و نمونه اعلاى آن اطلاع و احاطه مظاهر مقدسه که "بر حقائق کائنات مطلع و محیطند" و «علم تصویری» که به مدد عوامل حسّی از اشیاء و موجودات خبر می‌گیرد و بر مبنای آن به کمک عقل و منطق مجموعه علوم تجربی را به وجود می‌آورد، توسعه می‌بخشد، و رو به کمال می‌برد. در این عالم است که زمان و مکان مفهوم مرتبط می‌یابند و حیات فردی انسانی به حیات جمعی و تاریخی تبدیل می‌شود. شک نیست که در این مرحله

علم صوری باید به کمک علم تحقیقی و موازین روحانی و الهی انسان را به حیات روحانی و جاودانی برساند.

در مبحث موافقت علم و دین در عصر ما مطالب مختلفی مطرح است. نخست عقیده جازمی که علمای علوم طبیعی بنا بر اصل ترقی و تکامل انسان را مشتق از حیوانات می‌دانند و سیر تکامل وجود را از تک‌یاختگان آغاز می‌کنند که به موجودات عالی‌تر و بالاخره به پستان‌داران و در نهایت به انسان خاتمه می‌یابد. آثار الهامی بهائی ضمن اینکه ترقی و تکامل تدریجی موجودات را تأیید می‌نماید، اما در جمع کلی به اصالت انواع، مخصوصاً نوع انسان، تأکید می‌نماید.

موجودات در عالم وجود تا آنجا که در دسترس درک و فهم ماست در سلسله طولی جماد و نبات و حیوان و انسان را شامل است و در سلسله عرضی هر یک از این گروه‌ها شامل انواع مختلفه از مواد معدنی، گیاهان پست و عالی، حیوانات گوناگون نرم‌تن و ذی‌فقار و پستان‌داران است. اما در مرحله موجودی که به نام انسان از سایرین ممتاز است با همه تنوع شکل و شمایل و ظاهر جسمانی دارای کیفیتی غیرمادی است که به نام روح انسانی او را از سایر موجودات ممتاز می‌سازد و در اصل کیفیت یکی است و تفاوتی در نژادها و گروه‌های انسانی ندارد.

بنا بر تعالیم بهائی خلق انسان، یعنی موجودی صاحب شعور و قادر به تصرف در طبیعت، نمودار کمال عالم وجود است، و اگر انسان نبود خلقت ناقص و ناتمام بود. ترقی و تکامل خاص انسان و از خصائص روح انسانی است. در هیچ یک از موجودات زنده دیگر چنین کیفیتی وجود ندارد. به عنوان نمونه می‌توان از زنبور عسل نام برد که از زمانی نامعین همین سیستم خانه‌سازی مخصوص را دنبال کرده و همواره بدون هیچ تغییر و تصرفی مجموعه ساختمانی را که مناسب کار او بوده ساخته و می‌سازد. نه در روش کار تغییری داده و نه در محصول حیاتش تغییری حاصل شده است. این یک نمونه است و در حقیقت همه نباتات و حیوانات بالاصاله تابع همین قانون هستند.

بنا بر آثار بهائی عالم وجود (مشیت امکانیه) را آغاز و پایانی نیست. حضرت بهاءالله می‌فرمایند "حق لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الا ان الثانی

مسبوق بالعلّة... حک ما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدّت سیّارات را احصاء ننموده‌اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیّارات و لکلّ سیّارة خلق عجز عن احصائه المحصون" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، شماره ۸۲)

"مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیه مبعوث شده‌اند و خلق را بحق دعوت فرموده‌اند..." (منتخبات، شماره ۸۷)

نظریه «تکامل» داروین، دانشمند شهیر، اگر به این مفهوم گرفته شود که انسان حائز تمام مختصّات حیوانی و نباتی و جمادی است، مطلبی تمام است. اما این کیفیت کمال نه به مفهوم انتقال و تغییر انواع موجود در سلسله طولی موجودات است، بلکه نمودار این حقیقت است که هر موجود برتری دارای صفات طبقهٔ اسفل نیز می‌باشد، همچنان که در حیوان که دارای قوهٔ حسّاسه است، قوهٔ نامیه نباتات و موجودیت قوای جسمیهٔ جماد (قوهٔ قوام و دوام) نیز موجود است، و نباتات نیز اضافه بر کیفیت جمادی دارند قوهٔ نامیه هستند. انسان که اشرف همهٔ مخلوقات است اضافه بر کیفیت جمادی و روح نباتی، یعنی قوهٔ نامیه، و روح حیوانی یعنی قوهٔ حسّاسه را نیز داراست، مضافاً به آنکه روح انسانی، که ورای همهٔ قوای مادی طبیعت است، در او جلوه دارد و آن تجلّی خاص قوهٔ عاقله و نفس ناطقه است. نکتهٔ جالب در این مقام این است که قوانین حاکم بر عالم وجود در همهٔ این طبقات به تناسب قابلیت‌های آنها یکسان است.

جا دارد که به یاد آوریم که روح انسانی یا قوهٔ ناطقه که خاصّ انسان است با روح القدس که ورای عالم مادی است تفاوت اساسی و بنیادی دارد. اما این روح انسانی قابلیت این را دارد که به فیض تربیت روح القدس از عالم فانی برتر رود و در ظلّ روح القدس به عنوان روح ایمانی ممتاز گردد، زیرا روح انسانی به این قابلیت ممتاز است که تربیت پذیرد و تکامل یابد.

حضرت بهاء الله در مقامی می فرمایند "و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابو البشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ... حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم ... مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره همچنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته ..." (منتخبات، شماره ۸۷)

بیانات متعالیه فوق حاکی از وجود ادوار لانهاییه در عالم وجود است. فرضیه معروف Big Bang نمودار کلی بیان مبارک جمال اقدس ابهی است.

مطلب قابل توجه دیگر این است که در امر بهائی به حکومت و مرجعیت دین الهی تأکید شده است و در این مقام نکته ای حائز اهمیت است که نباید حکومت دین با حکومت دینی اشتباه گرفته شود. حکومت دین مبتنی بر اساس تعالیم مصرحه در امر الهی است، در حالی که حکومت دینی رویه ای است که در طول تاریخ قدرتمندان مسیحی، مسلمان، و سایر ادیان به کمک آن بر مردم مسلط شده و آزادی مسلم و معین در ادیان را در تحت تصوّر و تفسیر خود از دین نفی و انکار کرده اند.

در خاتمه توجه به این نکته بنیادی نیز جا دارد که حضرت عبدالبهاء در تعریف شریعت در مفاوضات مبارک می فرمایند "شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائناتست." (ص 119)

و در مکاتیب و الواح مبارک همین تعریف را برای «محبت» نیز مقرر فرموده و علم بشری را نیز معرفت آن ذکر فرموده اند.

مآخذ

- ۱- مفاوضات مبارک، به نقل از عهد عتیق "لنعلمن انساناً علی صورتنا و مثالنا" (سفر پیدایش، اصحاح اوّل، آیات ۲۶ و ۲۷).
- ۲- عقل در اصطلاح معارف اسلامی هم به «عقل کلی» و «عقل جزئی» تقسیم می‌شود که مقصود از «عقل کلی» همان مراتب روحانی و الهی است و در عرف متقدّمان یکی از القاب حضرت رسول «عقل کلی» است، ولی «عقل جزئی» همان قابلیت روحانی است که در همهٔ نفوس اشتراک معنوی دارد و مکرّر در آثار عرفای مسلمان مورد توجه قرار گرفته است، و سنائی، شاعر عارف، در بارهٔ آن گفته است:

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیت نفکند

گوش گیرش در دبیرستان «الرحمان» در آر

...

عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

- ۳- ترکیب مواد آلی معینی می‌توانند سراسر پیکر جسمانی همهٔ موجودات حیوانی را بسازد، که نوع انسان نیز یکی از آنهاست و با اینکه از لحاظ قوای مادی و جسمانی تفاوتی بین سایر پستانداران و انسان وجود ندارد، مع ذلک جسم انسان حائز کیفیت خاصی است که استقرار روح انسانی را در وجودش میسر می‌سازد. این نکته ما را به این حقیقت متذکّر می‌دارد که روح انسان و حیات روحانی انسان از مقولهٔ دیگری است و در تحت فعل و انفعالات مادی و شیمیائی نیست، و به این سبب نوع انسان را نمی‌توان تصور و تکامل سایر موجودات، علی‌الخصوص میمون، دانست، نظریه‌ای که نخستین بار توسط دانشمند معروف،

چارلز داروین، به عالم علم عرضه شده است، زیرا این موجودات اگرچه در داشتن غریزه با انسان و سایر حیوانات مشترکند، ولی صفات مختصه روح انسانی یعنی تعقل و عاطفه معطوف به اخلاق و احساس و درک تاریخی را همیشه فاقد بوده اند.

۴- توجه به مفهوم دقیق و صحیح بسیاری از مطالب از دو منظر مستقل دین و علم ما را بیشتر به این حقیقت متذکر می‌دارد که دین و علم ناظر به دو مقصد، مستقل و بنیادی هستند. مثلاً اصطلاح عکس‌العمل (reaction) در حوزه علوم مادی، بنا بر تعریف متداول، پدیده‌ای است که با عمل (action) مناسبت مستقیم دارد و دقیقاً برای خنثی‌ساختن آن در کیفیت فیزیکی یا شیمیائی است. در حالی که عکس‌العمل در مفهوم اخلاق و دین حقیقی همواره متضمن نوعی اصلاح و برای هدایت و تغییر عمل در مسیر آداب و اخلاق می‌باشد. اصطلاح دیگر قانون (law) است که در علوم متناسب با مختصات طبیعی حیات مادی است و لایزالی است و با مراتب وجود - امکان و عدم سر و کار دارد، اما در ادیان با هدف تربیت و هدایت موجود ذی‌عقل، یعنی انسان، آن هم متناسب با شرایط زمان، معین و مقرر می‌گردد.